

داستایفسکی

جدال شک و ایمان

ادوارد هِلِت کار

ترجمه
خشایار دیهیمی

فرهنگ نشر نو
با همکاری نشر آسیم
تهران - ۱۳۹۸

فهرست

کتاب اول: سالهای رشد

- ۱ کودکی / ۱۱ □ ۲ سالهای نخست در پترزبورگ / ۲۶ □ [یادداشتی بر فصل دوم / ۴۳] □ ۳ ثمره‌های نخستین / ۴۵ □ ۴ فاجعه / ۵۷ □ ۵ خانه مردگان / ۶۹

کتاب دوم: سالهای هیجان و جوش

- ۶ تبعید و ازدواج نخست / ۸۷ □ ۷ تجربه روزنامه‌نگاری / ۱۰۱ □ ۸ زندگی خصوصی / ۱۱۷ □ [یادداشتی بر فصل هشتم / ۱۳۴] □ ۹ سالهای اندوه / ۱۳۸ □ ۱۰ میان‌پرده‌های احساساتی / ۱۵۲

کتاب سوم: سالهای آفرینش

- ۱۱ سال شگفتیها / ۱۷۱ □ ۱۲ ماههای نخست اقامت در خارجه / ۱۸۶ □ ۱۳ ادامه اقامت در خارجه / ۲۰۷ □ ۱۴ مشکلات اخلاقی - جنایت و مکافات / ۲۲۴ □ ۱۵ آرمان اخلاقی - ابله / ۲۴۲ □ ۱۶ اخلاق و سیاست - جن‌زدگان / ۲۶۰ □ [یادداشتی بر فصل شانزدهم / ۲۷۸]

کتاب چهارم: سالهای کامروایی

- ۱۷ بازگشت به روسیه / ۲۸۳ □ ۱۸ داستایفسکی روانشناس - جوان خام / ۳۰۳ □ ۱۹ داستایفسکی روزنامه‌نگار - یادداشتهای روزانه یک نویسنده / ۳۲۲ □ ۲۰ داستایفسکی پیامبر - برادران کارامازوف / ۳۴۰ □ [یادداشتی بر فصل بیستم / ۳۶۴] □ ۲۱ اوج افتخار / ۳۶۶ □ ۲۲ پایان سخن / ۳۸۵

کودکی

نام و نسب خانواده داستایفسکی برگرفته از نام دهکده کوچک داستایوو است که جایی در میان مردابهای پینسک است. این ناحیه ملال‌آورترین گوشه کشور در سراسر غرب روسیه و از نظر نژادی رنگارنگترین نواحی است که در آن لهستانیها، لیتوانیاییها، روسهای سفید، و یهودیها آنچنان مغشوش درهم آمیخته‌اند که تفکیکشان از یکدیگر ممکن نیست. منشأ نژادی خانواده داستایفسکی همچنان محلّ حدس و گمان است. یکی از تبعیدیهای لهستانی که با داستایفسکی در سیبری آشنا بود می‌نویسد: «سیمای او و نیز نامش افشاگر نسب لهستانی‌اش بود.» دختر داستایفسکی، که در ۱۹۲۱ ناموثقترین زندگینامه را درباره پدرش منتشر کرد، برای وی نسبی لیتوانیایی قائل می‌شود، و هم نبوغ و هم ضعفهایی را که منتقدان در انشای روسی وی سراغ کرده‌اند، به همین امر منتسب می‌کند. به هر حال، لزومی ندارد بر سر این گمانهای نژادشناختی که احتمالاً چه میزان خون غیرروسی در رگهای داستایفسکی جریان داشت بیش از این درنگ کنیم. او، چنانکه خود نیز همیشه باور داشت، به تمام معنا روس کامل عیار بود.

یکی از اجداد فراموش‌شده خانواده، در تاریخی نامعلوم، از مردابهای پینسک به اوکراین مهاجرت کرد؛ و میخائیل داستایفسکی،

تابستانها، این حصار تنگ زمستانی تا حدودی شکسته می‌شد، اما محیط و شیوه زندگی گرچه سالمتر بود، از ملال و یکنواختی آن چیزی کم نمی‌شد. پیاده‌روی در اطراف شهر جای کتابخوانی شامگاهی را می‌گرفت. آندری در این باره می‌نویسد: «این پیاده‌رویها حالتی بسیار جدی و رسمی داشت، و حتی بیرون شهر بچه‌ها هرگز جرأت نمی‌کردند به جست‌وخیز و بازی و شیطنت پردازند. پدر همیشه با ما از موضوعات سودمند سخن می‌گفت. مثلاً موارد متعددی را به یاد دارم که درباره اصول هندسی و زوایای حاده و منفرجه و قائمه، یا خط شکسته و خط منحنی، که در هر گام در گوشه‌های مختلف مسکو مثالهایی از آن دیده می‌شود، توضیحات مختصر و مفیدی می‌داد.» همچنین، تابستانها در حیاط بیمارستان، که محل بازی بچه‌ها بود، بیمارانی بودند که دوره نقاهتشان را می‌گذراندند، و فیودور دوست داشت با آنها، خصوصاً بیماران کم‌سال‌تر، سر صحبتی باز کند، اما پدر چنین معاشرتهایی را به شدت منع می‌کرد. بچه‌های داستایفسکی هرگز همبازی نداشتند.

کسانی که معتقدند دریافتهای ناخودآگاه عنفوان کودکی نقشی تعیین‌کننده در نگرش انسان بالغ دارد، می‌توانند با علاقه زندگی داستایفسکی را بیژوهند. وی تا ده‌سالگی، جز یکی دو بار که در سفر زیارتی سالانه خانواده به صومعه ترویتسکی - در هشتاد کیلومتری مسکو - شرکت جست، پا از شهر بیرون نگذاشت. این پسر شهری، علی‌رغم تجارب گوناگون بعدی‌اش در زندگی، اساساً رمان‌نویس شهر باقی ماند. در نوشته‌های داستایفسکی از آن چشم‌اندازهای وسیع و اشراف روستایی آثار تورگنیف یا تالستوی، یا خانه‌به‌دوشان روستایی آثار ماکسیم گورکی خبری نیست. چند صحنه انگشت‌شمار روستایی هم که در آثار وی هست، چیزی نیست مگر پس‌زمینه‌ای که به شتاب تصویر شده است و بی‌جهت ذهن خواننده را از ماجرا یا

پدر رمان‌نویس، در سالهای نخست قرن نوزدهم، از اوکراین به مسکو آمد. او در دانشگاه مسکو طب خواند و در نبرد ۱۸۱۲ پزشک ارتش بود. در ۱۸۱۹ با دختر یکی از بازرگانان مسکو ازدواج کرد، از مقام افسری ارتش استعفا داد، و پزشک بیمارستان مارینسکی شد. استعفا از ارتش و استخدام در بیمارستان به وی مجال داد که مطب خصوصی نیمه‌وقتی هم دایر کند. فیودور میخائیلوویچ، فرزند دوم این زن و شوهر، در سی‌ام اکتبر ۱۸۲۱ به دنیا آمد. این تاریخ در دفتر موایلد کلیسا ثبت است؛ اما عجیب اینجاست که داستایفسکی در سالهای بعد، کراراً، بر حسب تصادف یا به عمد، یک سال از سنش می‌کاست. برادر بزرگترش، میخائیل، در ۱۸۲۵ به دنیا آمده بود، و پس از فیودور، واروارا و آندری (که خاطراتش مرجع اصلی ما درباره کودکی داستایفسکی است) متولد شدند؛ سپس، با وقفه‌ای، ورا، نیکالای، و الکساندرا، جمع خانواده را کامل کردند.

محل تولد داستایفسکی، همچون برادرها و خواهرهای کوچکترش، آپارتمانی در جوار بیمارستان بود که شامل سرسرا، اتاق ناهارخوری، اتاق پذیرایی، و آشپزخانه می‌شد. تیغه‌ای چوبی گوشه بی‌روزی از سرسرا را بدل به اتاق خواب دو فرزند بزرگ خانواده می‌کرد؛ اتاق ناهارخوری محل بازی و مطالعه محسوب می‌شد؛ و در اتاق پذیرایی، افراد خانواده شبها دور هم جمع می‌شدند، و هر گاه که پدر زیاد گرفتار نسخه نوشتن نبود به سرگرمی مطلوب خانواده‌های روسی می‌پرداخت و به صدای بلند کتاب می‌خواند. آن‌سوی این اتاق، پشت تیغه‌ای دیگر، محل خواب پدر و مادر و بچه‌های کوچکتر بود. وقتی که بچه پنجم یا ششم به دنیا آمد، اتاق دیگری هم به خانواده داده شد. آندری با لحن خشک و نیمه‌تلخ یادآور می‌شود که «در ایام قدیم خانه‌هایی که به کارمندان داده می‌شد فضایی بس تنگتر از امروز داشت.»